

تراژدی فرزندکشی در ایران اساطیر و پدرکشی

در اساطیر یونان

آسیه ذبیح‌نیا عمران*

چکیده

افسانه‌ها و اسطوره‌ها گذشته ملت‌ها را تشکیل می‌دهند. اساطیر جهان با یکدیگر هم‌سانی و شباهت دارند و گاهی نیز مقابل هم قرار می‌گیرند. یکی از مباحث شگفت اسطوره‌ها، تراژدی است؛ این مقاله به مبحث تراژدی فرزندکشی و پدرکشی می‌پردازد؛ در این تراژدی‌ها، کسی پیش‌گویی می‌کند و تقدیر، درست در مسیر پیش‌گویی رقم می‌خورد؛ هیچ‌چیز نمی‌تواند مانع از تقدیر شود و همه قهرمانان افسانه‌ها، اسیر تقدیرند.

کلیدواژه‌ها: پدرکشی، پسرکشی، پیش‌گویی.



مقدمه

حماسه‌ها و اسطوره‌ها، جهان را می‌سازند. زندگی بدون این افسانه‌های شگرف و عظیم، زیبا نیست. اساطیر، گذشته و هویت ملی ملل جهان هستند؛ این افسانه‌ها در زمان‌های دور بین اقوام و ملل مشهور بوده‌اند و سپس به وسیله ادبیات شفاهی، سینه‌به‌سینه، به شاعران، حماسه‌سرایان و راویان رسیدند و مدون شدند. نکته درخور تأمل این است که اساطیر جهان از هم‌سانی و تضاد لبریزند؛ هم‌سانی‌ها یا به دلیل آمیختگی اساطیر اقوام مختلف با یک‌دیگر و تأثیرپذیری آن‌ها از هم است یا به دلیل این‌که آن‌ها از خانواده اساطیر آریایی و هندواروپایی هستند. تضاد نیز در اسطوره و حماسه شگفت است؛ چون تضاد در تراژدی فرزندکشی در ایران و پدرکشی در افسانه‌های یونان.

ارسطو می‌گوید: «تراژدی عالی‌ترین نوع ادبی جهان است؛ تراژدی تقلید و محاکات از کار شگرف و بزرگ و تمام است.»^۱ هسته^۲ داستان در تراژدی، فاجعه^۳ است؛ فاجعه‌ای که مرگ رنج‌بار قهرمان تراژدی را به دنبال دارد؛ مرگی که در نتیجه منطقی و مستقیم حوادث داستان شکل می‌پذیرد و تقدیر، پیوسته در تراژدی نقش اساسی را برعهده دارد. قهرمان تراژدی ناگهان بر اثر تقدیر، از سعادت به شقاوت فرو می‌افتد.

بزرگ‌ترین خصیصه تراژدی، فرزندکشی یا پدرکشی این است که همه‌جا پیش‌گویی حضور فعال دارد و به دنبال پیش‌گویی محتوم، تقدیر نمایان می‌شود. از آن‌جایی که ایران باستان سرزمین بسیار گسترده و پهناوری بوده، طبیعتاً همسایگی با ملل هم‌جوار و دادوستد فرهنگی و تجاری، تأثیرات بسیاری در تمدن و فرهنگ ایران بر جای گذاشته است؛ بنابراین بدیهی است که با بررسی تطبیقی اساطیر اقوام کهن به شباهت یا تضاد برسیم. افسانه‌ها و داستان‌های



بسیاری هستند که هرچند به شکل‌های مختلفی بیان شده‌اند، در همه آن‌ها پدر و فرزندی به عمد یا ناشناخته یک‌دیگر را کشته‌اند؛ حتی در تاریخ ایران می‌توان به شاهانی اشاره کرد که به عشق سلطنت یا عوامل دیگر، فرزند کشته‌اند یا توسط فرزندانشان کشته شده‌اند؛ نظیر:

- هرودوت، تاریخ‌نگار یونانی، درباره کوروش هخامنشی نوشته است:

«آزیدهاک، پادشاه ماد در خواب می‌بیند که ناکی، روییده از شکم دخترش، ماندان، بر سراسر آسیا سایه گسترده است؛ تعبیرکنندگان خواب به آزیدهاک می‌گویند فرزندی را که ماندان به دنیا خواهد آورد، پادشاهی را از او خواهد گرفت و حکمران سراسر آسیا خواهد شد. آزیدهاک به وزیر خویش، هارپاک، دستور می‌دهد که هرگاه کودک به دنیا آمد، او را بکشند. چون کوروش از ماندان زاده شد، هارپاک او را به چوپان شاهی، مهرداد، می‌سپارد تا کودک را به کوهستان ببرد و بکشد. از بازی سرنوشت در همان زمان زن مهرداد، سپاکو، کودکی مرده به دنیا می‌آورد و کوروش را به فرزندی می‌پذیرد؛ بدین‌سان کوروش از مرگ جان به‌در می‌برد.^۵»

- خسرو پرویز با توطئه فرزندش، شیرویه، کشته می‌شود.^۶

- رضاقلی میرزا، پسر جنگاور و بسیار مردم‌پسند نادرشاه افشار، به فرمان پدر خود کامه بدگمانش کور می‌شود.

- شاه عباس یکم نیز نسبت به مردم‌پسندی پسرش، صفی میرزا، دچار رشک و بدگمانی می‌شود و فرمان کشتن او را می‌دهد.^۷

در میان انبیاء الهی نیز داستان ابراهیم و ذبح اسماعیل زبانه‌زد خاص و عام است؛ این حکایت به زیبایی در آثار مختلفی آمده است؛ از جمله در قرآن کریم، تورات، کشف‌الاسرار، قصص انبیاء و... در این کتاب‌ها درباره قربانی شدن اسماعیل یا اسحاق اختلاف نظر وجود دارد. بعضی گفته‌اند ذبح اسماعیل و بعضی گفته‌اند ذبح اسحاق بود. یهودیان را اعتقاد بر این است که قربانی اسحاق بود و در



تورات^۷ آمده: «گفت اکنون یگانه پسر خود اسحاق را که دوستش داری بردار و به سرزمین موریآ برو.»

قرآن کریم^۸ تصریح دارد که قربانی، همان اسماعیل است:

«سپس چون ابراهیم به دوستی اسماعیل مبتلا شد، در سرش عتاب آمد که یا ابراهیم، دعوی دوستی ما کردی و به غیر ما نظر می‌کنی. هرکه دوستی کسی کند و به جز ما در کسی نگیرد، دعوی‌اش به حقیقت نبود. چون چنین بود، فرمان آمد از حق سبحانه‌تعالی به قربان اسماعیل.»

در این مقاله شیوه برآن نهاده شد تا اول تراژدی فرزندکشی در ایران و به دنبال آن، تراژدی پدرکشی در تضاد با این اسطوره در جهان بررسی شود.

۱- متن اصلی: تراژدی فرزندکشی در اساطیر ایران

اورمزد فرزند خود کیومرث را مجازات مرگ می‌کند؛ بدین‌سان اولین تراژدی فرزندکشی در اساطیر ایران شکل می‌گیرد و به دنبال آن، وقتی مشی و مشیانه بعد از ۴۰ سال از گیاه ریواس نطفه کیومرث خلق می‌شوند، آنان نیز اولین فرزندان خود را می‌کشند؛ اینک شرح ماجرا از منابع و مآخذ در این زمینه:

در یک اندیشه اساطیری قدیمی در بخشی از دینکرد^۹، به‌عنوان نخستین نمونه، خویدودس پیوند مقدس میان اورمزد و دخترش، سپندارمذ، برشمرده شده است؛ از این پیوند است که کیومرث زاده شد.

بیرونی^{۱۰} نقل کرده است: اهرمن پسری به‌نام خزوره داشت که کیومرث او را کشت. اهرمن بر اورمزد شکایت برد و خواست که برای حفظ پیمان بسته‌شده میان او و اورمزد، کیومرث را مجازات مرگ کند. نطفه کیومرث ۴۰ سال بر زمین ماند؛ در پایان ۴۰ سال گیاه ریواس از نطفه کیومرث روید؛ این گیاه یک ساق و ۱۵ برگ داشت که با سنینی مطابقت می‌کرد که مشی و مشیانه در هنگام بیرون



آمدن از گیاه داشتند؛ بعد آنان کاملاً به شکل انسان درآمدند و نیروی حرکت یافتند و جان به گونه‌ای میثوی در آنها داخل شد.

اورمزد به مشی و مشیانه گفت: شما انسان هستید. شما نیای جهان هستید. من شما را از نظر کامل اندیشی، به‌ترین آفریدم. اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک داشته باشید و دیوان را ستایش نکنید.

نخست مشی و مشیانه از بودن با یک‌دیگر شادمانی کردند؛ بعد دشمنی اهرمنی در روان آنان وارد شد و آنان گفتند که: اهرمن همه چیزها را آفریده است؛ بنابراین باروری از آنان گرفته شد و به مدت ۵۰ سال هم خوابگی نکردند؛ اما پس از ۵۰ سال میل در آنان بیدار شد و با هم جفت شدند؛ پس از نه ماه دو فرزند به دنیا آوردند: یکی نر و یکی ماده؛ پدر یکی را خورد و مادر دیگری را؛ بعد، اورمزد میل به فرزندخواری را از آنان گرفت.^{۱۱}

هم‌چنین در یک روایت پهلوی که معمولاً پیش از داستان دینیک می‌آید، گفته شده که: مشی و مشیانه از روی علاقه نخست فرزندان خویش را خوردند.^{۱۲} شاهنامه فردوسی از عظیم‌ترین و شگرف‌ترین آثار ملل جهان است. موضوع شاه‌کار جاویدان فردوسی، تاریخ ایران قدیم، از آغاز تمدن نژاد ایرانی تا انقراض حکومت ساسانیان به دست اعراب است که روی هم‌رفته به سه دوره اساطیری، پهلوانی و تاریخی تقسیم می‌شود.

به گفته مینوی،^{۱۳} مقام شعری و هنری شاهنامه به قدری بلند است که حتی اگر از جامه زبان فارسی نیز عاری شود - یعنی چنان‌که باید و شاید به زبانی از زبان‌های دیگر عالم ترجمه شود - باز کتابی بزرگ با مقام هنری بلندی خواهد شد.

۱-۱- تراژدی فرزندکشی در شاهنامه

فریدون به انتقام خون ایرج، دستور کشتن پسران خود، تور و سلم را می‌دهد:

۱-۱-۱- فریدون جهان را میان فرزندان بخش کرد:

ناحیه مغرب (روم) را به سلم داد، تور را به فرمانروایی مشرق فرستاد و ایران را به ایرج سپرد. سلم از این که ایران سهم فرزند خردتر شده، به خشم می‌آید؛ تور نیز در کینه‌توزی با برادر بزرگ‌تر خود، سلم، هم‌داستان می‌شود؛ سرانجام، تور، ایرج را می‌کشد و جنازه ایرج را برای فریدون می‌فرستد. سال‌ها می‌گذرد. فریدون از نوه ایرج - که منوچهر نام دارد - می‌خواهد تا انتقام خون ایرج را از سلم و تور بگیرد؛ درنهایت، ایرج، سلم و تور را به انتقام خون پدر بزرگ می‌کشد.^{۱۴}

۱-۱-۲- سام تلاش می‌کند پسرش زال را از بین ببرد:

سام، فرزندش، زال - پهلوان ایرانی - را به سبب سپیدموی زاده شدن از مادر، در کوه البرز رها می‌کند تا از بین برود. سیمرغ او را برمی‌گیرد و همانند بچه‌های خود، او را می‌پرورد. سال‌ها بعد، سام در خواب می‌بیند که شخصی از کشور هند مژده سلامتی فرزندش را به او می‌دهد. سام به البرز می‌آید و زال را برمی‌گرداند.^{۱۵}

۱-۱-۳- گشتاسب، اسفندیار را به کشتن می‌دهد:

گشتاسب ستم‌گر، پادشاهی حسود، خودخواه و نیرنگ‌باز بود که در برابر تورانیان، توان دفاع از میهن را نداشت؛ وی فرزند خود، اسفندیار، را آگاهانه به کشتن داد و سعی داشت پهلوان نام‌دار ایران، رستم، را با تحقیر و توهین، دست‌بسته به دربار خود احضار کند.^{۱۶}

۱-۱-۴- اسفندیار فرزندان خود را به کشتن می‌دهد:

گشتاسب از اسفندیار می‌خواهد به سیستان برود و رستم را به همراه زواره و فرامرز، دردم‌بگشود و به او وعده می‌دهد که اگر چنین کند، تاج و تخت شاهی را به او می‌سپارد. اسفندیار می‌پذیرد و راهی می‌شود. کنایون، مادر اسفندیار، از او می‌خواهد پسران خود، یعنی بهمن، نوش‌آذر و مهرنوش، را با خود به جنگ نبرد.



به دوزخ نبر کودکان را به پای که دانا نخواند تو را پاک‌رای

۶/۱۸۱

به مادر چنین گفت پس جنگ‌جو که نابردن کودکان نیست روی

۶/۱۸۲

بعد از رفتن اسفندیار به زابلستان و نبرد و درگیری، نوش‌آذر و مهرنوش به دست زواره و فرامرز کشته می‌شوند.^{۱۷}

۱-۵- همای به عشق سلطنت، فرزندش را به آب می‌سپارد:

بعد از پادشاهی بهمن اسفندیار، همای چهارزاد - که باردار بود - بر تخت شاهی نشست:

همی تخت شاهی پسند آمدش جهان داشتن سودمند آمدش
نهانی پسر زاد و با کس نگفت همی داشت آن نیکویی در نهفت

۱۱/۶ الی ۱۲

همای چهارزاد دستور داد از چوب خشک صندوقی بسازند و پسر را در آن نهاد: ز پیش همایش برون تاختند و مطالعه در فکرات اندر انداختند

۳۲/۶

بعدها این پسر، داراب، را از فرات می‌گیرند و وی به شاهی می‌رسد.^{۱۸}

۱-۶- کاووس، سیاووش را به کشتن می‌دهد:

کاووس با عشق کورکورانه خود به سودابه، موجبات مرگ سیاووش را فراهم می‌کند. سودابه، هم‌سر پدر سیاووش، عشقی ناپاک به او دارد. وی چند بار او را به سوی خود می‌خواند؛ اما سیاووش اجابت نمی‌کند. سودابه کینه او را به دل می‌گیرد و او را در نزد کاووس متهم می‌کند؛ در نتیجه شاه بر آن می‌شود تا



سیاوش را از میان آتش بگذراند. سیاوش سرفراز از آتش بیرون می‌آید؛ سرانجام سیاوش برای رهایی از دست سودابه و سوءظن پدر، به جنگ افراسیاب می‌رود؛ اما به جای جنگ، به توران پناهنده می‌شود.

پیران ویسه از کارگزاران و نزدیکان افراسیاب، دختر خود جریره را به سیاوش می‌دهد. فرود زاده می‌شود؛ بعد خود پیران از سیاوش می‌خواهد با فرنگیس، دختر افراسیاب، ازدواج کند. سیاوش، با بدنهادی و نیرنگ و حسادت گرسیوز کشته می‌شود. افراسیاب به گرسیوز دستور می‌دهد تا فرنگیس را از کاخ بیرون برود و آن قدر او را چوب بزند تا بچه‌ای را که در شکم دارد بیافکند؛ اما پیران مانع می‌شود. خود سیاوش، فرود و جریره را از یاد می‌برد. ایرانیان تنها در پی نجات کی خسرو و فرنگیس هستند. فرود و مادرش در آتش قهر توس خودکشی می‌کنند؛ اما عامل مرگ فرود، فراموش شدن او توسط پدر است.^{۱۹}

۱-۷-۱- کشتن رستم پسرش سهراب را

یک روز از بامداد رستم غمگین بود؛ برای همین ساز نخبجیر کرد و با شتاب به سوی مرز توران رفت، شکار صید کرد، خورد و خوابید.^{۲۰} وقتی بیدار شد اسب خود را نیافت؛ ردپای اسب را گرفت تا به شهر سمنگان رسید.

«آن جانی که عاشق او بوده است یا عاشق شده است، در دل شب بر سر بستر او می‌آید و خویشتن را تسلیم می‌کند و صریحاً اقرار می‌نماید که آرزو دارم از تو دارای پسری بشوم. وقت کمی را با هم می‌گذرانند. نشانه‌ای پهلوان به او می‌دهد تا اگر صاحب فرزندی شود، آن نشانه را همراه او کند. فرزند، پسر است و چون بزرگ می‌شود، می‌خواهد بداند پدرش کیست و... درصدد جستن او برمی‌آید و همین که او را می‌بیند، نوعی احساس غریزی به او دست می‌دهد که این مرد باید پدر او باشد. با هم مبارزه می‌کنند. اسم پهلوان را می‌پرسد؛ ولی او نام خویش را بروز نمی‌دهد. بعد از آن که پسر زخم برداشته و مشرف به موت است، یک‌دیگر را می‌شناسند.»^{۲۱}



رستم برای درمان جراحت تلاش می‌کند؛ اما فایده‌ای ندارد و سهراب می‌میرد.

۱-۸- زال، عامل مرگ رستم

زال در مشکوی خود بنده‌ای چنگ‌زن و رودنواز دارد. کنیزک برای زال، شغاد را به دنیا می‌آورد. پیش‌گویان برای زال پیش‌گویی می‌کنند که: این پسر، سیستان و همه خاندان سام نیرم را تباہ خواهد کرد؛ اما زال چاره کار نمی‌کند. او با زنده گذاشتن شغاد، مرگ را نصیب رستم کرد.

داستان رستم و شغاد از جهتی به داستان اسطوره مصری، اوزیریس^{۳۲} شباهت دارد: «اوزیریس یکی از شاهان مصر به‌شمار می‌رفت که علم کشاورزی و شراب‌سازی را به مردم خود آموخت.»

ایزس، هم همسر و هم، خواهر او بود و پسرشان هوروس نام داشت. برادر غاصب اوزیریس ست او را به قتل رساند و بدنش را به درون نیل افکند. ایزس سوگوار، بقایای هم‌سر خود را گرد آورد و همراه پسرش هوروس، موفق شدند ست را به دادگاهی از خدایان بکشانند.^{۳۳}

در بخش اساطیری شاهنامه تنها یک مورد، تراژدی پدرکشی داریم که آن هم مربوط به ایران نیست و راجع به ضحاک تازی است: در دشت سواران نیزه‌گذار- «سرزمین اعراب»- امیری به نام مرداس می‌زیست که پسری به نام ضحاک (بیوراسب: صاحب ده‌هزار اسب) داشت. روزی ابلیس به صورت مردی نیک‌خواه بر او ظاهر شد و در او دمید که: پدر بر تو ستم کرده است؛ با آن‌که پیر شده است، پیداست که عمر درازی خواهد داشت و جوانی چون تو که شایسته فرمان‌روایی است، باید بهترین دوران حیات را در بطالت به سر ببرد. ضحاک از او چاره کار خواست. ابلیس گفت: باید پدر را از میان برداری. ضحاک بر خود لرزید؛ ولی به ابلیس روی خوش نشان داد و تصمیم گرفت پدر را نابود کند.



مرداس باغی داشت که شب بی آن که چراغی روشن کند به آن باغ می رفت، سر و تن می شست و به نیایش می پرداخت. ابلیس در راه او چاهی کند. مرداس در آن چاه افتاد و مُرد و ضحاک به جای وی نشانده شد.^{۲۴}

۲-۱- تراژدی پدرکشی در اساطیر یونان

۱-۲-۱- ادیپ و پدرکشی

پیش گویان دلف به لائیوس، پادشاه تب، گفتند فرزندی که بانو ژوکاست برایش خواهد آورد، او را خواهد کشت. لائیوس دستور داد تا نوزاد را بر کوه سیترون بگذارند تا غذای درندگان شود. غلامی که به این کار گماشته شد، پای کودک را سوراخ و او را از درختی آویزان کرد؛ از این روی به کودک، ادیپ (در یونانی به معنی پای برآماسیده) گویند. فورباس، چوپان پولیب شاه، کورینت، با گله خود از آنجا می گذشت. فریاد کودک را شنید و به نزد وی شتافت. شهربانوی کورینت که فرزندی نداشت، ادیپ را به فرزندی پذیرفت. ادیپ وقتی بزرگ شد، پس از وقایعی عجیب به تب بازگشت و نادانسته پدر خود را کشت و با مادر خود ازدواج کرد؛ بدین گونه یکی از تراژدی های مشهور یونان، عقده ادیپ، شکل گرفت.^{۲۵}

۲-۲-۱- تلگوس و کشتن پدرش اودیسه

بعد از آن که شهر تروا سقوط کرد، اودیسه که به ایتاکا، شهر خود، بازمی گشت، از جزیره آندیا گذشت. در آن جزیره دختر افسون گری به نام سیرس زندگی می کرد. اودیسه درمقابل زیبایی و افسون زن مقاومت کرد و خواست او را بکشد؛ ولی زن به زانوهای او درافتاد و گفت: تو اودیسه پهلوان مرد پرتدبیر و جوان مردی هستی. تویی که آرگوس را از پای درآوردی؛ اکنون شمشیرت را غلاف کن و به رختخواب من درآ و بگذار یک دیگر را با عشق و اعتماد بجویم. اودیسه یک سال تمام در آنجا اقامت گزید و سپس با همراهانش به ایتاکا بازگشت؛ چندی



بعد پسری که از سیرس به دنیا آمد و تلگونس نامیده شد، به سن رشد رسید، به جست‌وجوی پدر به ایتاکا آمد و بنای کشتار و ویرانی نهاد. اودیسه به جنگ با او رفت و با مهاجم ناشناس جنگید. پدر و پسر بی آن‌که یکدیگر را بشناسند، به هم درآویختند و نبرد کردند؛ سرانجام تلگونس با اشعه مرگ‌باری که مادرش به جای نیزه به او داده بود، اودیسه را به قتل رساند.^{۲۶}

۱-۲-۳- تزئوس، عامل مرگ پدر

تزئوس، پهلوان یونانی، بی آن‌که بخواهد، موجبات مرگ پدر را فراهم می‌آورد: تزئوس، فرزند اژه‌ئوس، پادشاه آتن، بود. مینوس، پادشاه کرت، هر نه سال، یک بار مالیاتی شامل هفت پسر و هفت دختر از آتن دریافت می‌کرد. پس از سه دوره، تزئوس حاضرشد به کرت برود. مینوس، هیولایی به‌نام مینوتور را در هزارتوی خود نگاه می‌داشت و این جوانان را برای تغذیه او می‌خواست. مینوتور سر گاو و تن انسان داشت. قبل از حرکت تزئوس به سوی کرت، پدرش دو نوع بادبان سفید و سیاه به او داد و قرار شد اگر تزئوس در سفر زنده ماند، بادبان سفید را برافرازند و اگر کشته شد، بادبان سیاه را نصب کنند.

مینوس، تزئوس و همراهانش را در هزارتوی مقر مینوتور زندانی کرد؛ اما قبل از ورود به زندان، آریادنی، دختر مینوس، که به تزئوس دل‌باخته بود، کلاف نخی به او داد تا بتواند در هزارتوی، راه خروج را پیدا کند. تزئوس مینوتور را کشت و به کمک نخ نجات یافت؛ اما موقع برگشت به آتن فراموش کرد بادبان سفید را نصب کند و پدرش با دیدن بادبان سیاه خود را به دریا انداخت و کشت. نام دریای اژه از نام اژه‌ئوس می‌آید.^{۲۷}



۱-۲-۴- زمان^{۲۸}

یونانیان، زمان یا کرونوس^{۲۹} را به صورت پیرمردی مجسم می‌کردند و وی را (که همنام با کرونوس بود) به مثابه غولی می‌دانستند که بنابر اساطیر یونانی پدر خود را با داس اخته کرد و پدرش اورانوس از درد و رنج مُرد.^{۳۰}

۲- نتیجه

برشمردن تضادها در این مقاله بدان معنا نیست که اساطیر ایران و یونان و حتی جهان با هم همسانی ندارند؛ بلکه هدف، نشان دادن غلبه تراژدی پدرکشی بر تراژدی‌های پسرکشی، در اساطیر بوده است و گرنه حتی در همان اساطیر یونان چند تراژدی پسرکشی نیز دیده می‌شود. اینک برای نمونه سه مورد از تراژدی‌های فرزندکشی در یونان برشمرده می‌شود:

۱-۲- هفائستوس در آیین کهن یونان از خدایان آتش پنداشته شده که فرزند زئوس و هرا^{۳۱} است. هرا از به دنیا آوردن پسری چنان زشت شرمسار بود و او را در میانه دریا افکند تا برای همیشه در ژرفای آبی نهفته ماند؛ اما تیس^{۳۲} و اورانیوم، دختران اقیانوس، او را برگرفتند...^{۳۳}

۲-۲- پیش‌گویی به آگریسیوس، شاه آرگوس، گفت که نواده او روزی تاج و تخت را از وی خواهد ربود؛ از این روی آگریسیوس دستور داد تا برجی از قلع بسازند و دختر خود دانائو را در آن زندانی کرد. زئوس که عاشق دانائو بود، مثل بارانی از زر به برج رویین آمد و از دانائو کام جست. «پرسه» از آن پیوند زاده شد. شاه آرگوس وقتی از ماجرا آگاه شد، مادر و کودک را در قایقی نهاد و در دریای طوفانی رها کرد...^{۳۴}

۳-۲- پیش‌گویان، پیام، پادشاه تروا را می‌گویند پسری که هم‌سرش، هکوب، خواهد زاد، امپراطوری‌اش را بر باد خواهد داد. پیام آن‌گاه که پاریس به دنیا می‌آید، او را به یکی از کارگزاران خود می‌سپارد تا او را از میان بردارد. هکوب پنهانی فرزند را به



شبان کوه، ایدا، می سپارد تا او را بزرگ کند. پاریس در جوانی با زیبایی شگفت‌انگیز خود، هلن، زن مناس را می‌فریبد و به‌دنبال آن، یونانیان به تروا حمله می‌کنند...^{۳۵}

تراژدی فرزندکشی مختص ایران و یونان نیست. در اسطوره‌های جهان نیز نمونه‌هایی دارد؛ مانند تراژدی ایلیا و شاهین، از افسانه‌های حماسی شوروی در قرن دوازدهم و سیزدهم؛ در این تراژدی، ایلیا سر فرزندش شاهین را از تن جدا می‌کند.^{۳۶}



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پی‌نوشت‌ها

۱- ارسطو: فن شعر، صص ۳۰-۳۳.

2-Plot

3-Cata stroph

۴- شهبازی، ع. شاپور: کوروش بزرگ بنیان‌گذار شاهنشاهی ایران، ص ۱۱۷.

۵- فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، ج نهم، صص ۱۰-۲۵۴.

۶- کوروجی کویاچی، جهان‌گیر: بنیادهای اسطوره و حماسه ایران، ص ۵۳۲-۵۳۴.

۷- تورات، فصل ۲۲، آیه ۲.

۸- سوره مبارکه صافات، آیه ۱۱۲.

۹- فصل ۸۰، بند ۳-۴.

۱۰- بیرونی، ابوریحان: آثار الباقیه عن القرون الخالیه، ص ۱۰۸.

۱۱- کریستین سن، آرتور: نخستین انسان و نخستین شهریار، صص ۶۸-۷۴.

۱۲- وست: ص ۲۵

۱۳- مینوی، مجتبی: فردوسی و شعرا، ص ۱۴.

۱۴- فردوسی: شاهنامه، صص ۷۹-۱۳۵.

۱۵- زول مول: شاهنامه فردوسی، صص ۱۰۹-۱۱۵.

۱۶- بهار، مهرداد: پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۵۸.

۱۷- فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، جلد ششم، صص ۲۱۶-۲۲۴.

۱۸- همان، جلد، صص ۳۵۴-۳۸۱.

۱۹- همان، صص ۳۲-۱۱۵.

۲۰- در اساطیر، خواب از عوامل مهم ذخیل دو سرنوشت شخصیت‌های تراژدی است، گونه‌ای پیش‌بینی محسوب می‌شود و چون تقدیر محتوم است: این خواب بود که رستم را به سمگان کشاند.

۲۱- مینوی، مجتبی: داستان رستم و سهراب از شاهنامه فردوسی، صص ۱۳-۱۵.

۲۲- Osiris خدای جهان فرودین است.

۲۳- فردوسی: شاهنامه، ج: ۲، صص ۵۱-۷۹.

۲۴- هال، جیمز: فرهنگ نگاره‌های نمادها در هنر شرقی و غربی، صص ۳۳۰-۳۳۱.

۲۵- کزازی، میرجلال‌الدین: مازهای راز، ص ۴۰.

۲۶- هومر، ۱۳۷۰، ص ۷۲۵.



۲۷- کونلیبر، پانولو: زهریر، صص ۴۳۱-۴۳۲.

28- Fatjer time

29- Chronos

۳۰- دیکسون کندی، مایک: *دانشنامه اساطیر یونان و روم*، ص ۳۰۶.

۳۱- Thetis مادر آشیل.

۳۲- ژنون، خواهر و همسر زئوس خدای خدایان.

۳۳- زیران، فیلیکس: *اساطیر یونان*، صص ۱۳۷-۱۳۹.

۳۴- راوس، ویلیام هندی دنهام: *خدایان، پهلوانان و انسان در یونان باستان*، ص ۲۳۷.

۳۵- مختاری، محمد: *اسطوره زال*، ص ۷۳.

۳۶- «وهمن، فریدون، رستم و سهراب»، صص ۲۴-۳۶ یا تراژدی کوچولانتین و کنلانوخ که از افسانه‌های قدیمی ایرلندی است و در قرن هشتم میلادی به رشته تحریر در آمده است. در این افسانه نیز کنلانوخ ناشناس به دست پدر خود کوچولانتین کشته می‌شود. (شعار، انوری ۱۳۷۱ ص ۴۷-۴۸)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



منابع

ارسطو: *فمن شعرا*، ترجمه عبدالحسین زرین کوب، چاپ چهارم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۷.

بهار، مهرداد: *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: انتشارات توس.

بیرونی، ابوریحان، *آثارالباقیه عن القرون الخالیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.

بندهش ۱۵ - بندهای ۵-۲ زاد سپرم ۱۰ بندهای ۶-۴ دادستان دینک ۶۴ بند ۶ دینکرد ۷ بند ۹ (به نقل از کریستن سن).

تورات، سفر پیدایش.

دینکرد، سوم، فصل ۸۰، بندهای ۴-۳

دیکسون کندی، مایک: *دانشنامه اساطیر یونان و روم*، ترجمه رقیه بهزادی، تهران، طهوری، ۱۳۸۵.

راوس، ویلیام هنری دنهام، *خدایان، پهلوانان و انسان در یونان باستان*، ترجمه علیرضا قربانیان، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴.

زیران، فلیکس: *اساطیر یونان*، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: کاروان، ۱۳۸۱

ژول مول: *شاهنامه فردوسی*، چاپ پنجم، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.

شعار، جعفر: انوری، حسن: *غم‌نامه رستم و سهراب*، چاپ هشتم، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۱.

شهبازی، ع. شاپور: *کوروش بزرگ؛ بنیادگذار شاهنشاهی ایران*، شیراز: دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۹.

صالح رامسری، محمد قاسم: *قصص الانبیاء*، چاپ دوم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۹.



فردوسی، ابوالقاسم، *شاهنامه*، جلد نهم، تصحیح آ. برتلس، مسکو، اداره انتشارات دانش، جلد نهم، ۱۹۷۱.

_____ : جلد اول، چاپ دوم، تحت نظر آ. برتلس، مسکو: اداره انتشارات دانش، ۱۹۶۶.

_____ : جلد ششم، تصحیح م. ن. عثمانوف، مسکو، اداره انتشارات دانش، ۱۹۶۷.

_____ : جلد ششم، تحت نظر آ. برتلس، مسکو، اداره انتشارات دانش، ۱۹۶۶.

_____ : جلد سوم، او. اسمیرنوا، مسکو: اداره انتشارات دانش، ۱۹۶۶.

_____ : جلد چهارم، تصحیح علی یف و آ. برتلس و عثمانوف. مسکو: اداره انتشارات دانش، ۱۹۶۶.

_____ : چاپ دوم، ی. آ. برتلس، مسکو: اداره انتشارات دانش، ۱۹۶۶.

قرآن کریم، سوره صافات آیه ۱۱۲. *موسسه علمی و مطبوعات فرهنگی*
کریستین سن، آرتور: *نخستین انسان و نخستین شهریار*، جلد اول، با ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار، تهران: نشر نو، ۱۳۶۳.

کزاز، میرجلال‌الدین: *مازهای راز*، تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۷.

کونلیو، پائولو: *زهیر*، ترجمه آرش حجازی، تهران: کاروان، ۱۳۸۴.

کوروجی کویاچی، جهانگیر: *بنیادهای اسطوره و حماسه ایران*، ترجمه دوستخواه، تهران: آگاه، ۱۳۸۰.

مختاری، محمد: *اسطوره زال*، تهران: نشر آگاه، ۱۳۶۲.



مینیوی، مجتبی: *داستان رستم و سهراب از شاهنامه*، تهران: بنیاد شاهنامه وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۲.

_____ : *فردوسی و شعراو*، تهران: دهخدا، ۱۳۵۴.

نقیسی سعید: *ادبیه هومر*، چاپ هشتم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.

وست در یادداشتی بر ترجمه بندهش ۱۵-بند ۲۲.

E.W. west : *pahlavilite rapture , im
Crundriss der Iranischen philology , Zweiter
Band , Z7-14-pahlavi Text sIII , p, 58 strassburg 1896-1904*

هرودتوس: *کتاب یکم*، بند ۱۳۲.

هرودتوس: *در ایران باستان*، جلد ۲، کتاب یکم، بند ۱۳۲-۹۴.

«وهمن، فریدون، رستم و سهراب»، سخن، سال هیجدهم، ش ۱، خرداد ۱۳۴۷.

هال، جیمز: *فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب*، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۸۰.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

